# دیدگاههای شیعه در مسائل مربوط به تقریب

جعفر سبحانی تبریزی

بسم الله الرحمن الرحیم

# دیدگاه‌های شیعه در مسائل مربوط به تقریب

نویسنده:

آیت الله جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله العظمی جعفر سبحانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست


فهرست ----- ۵

دیدگاه‌های شیعه در مسائل مربوط به تقریب ----- ۷

مشخصات کتاب ----- ۷

شیعه ----- ۷

پیدایش شیعه ----- ۸

عصمت پیشوایان ----- ۹

اشاره ----- ۹

دلایل عصمت امامان ----- ۱۰

اشاره ----- ۱۰

آیه تطهیر ----- ۱۰

حدیث ثقلین ----- ۱۰

عصمت افراد ملازم با نبوت آنان نیست ----- ۱۰

مصونیت قرآن از تحریف ----- ۱۱

اشاره ----- ۱۱

منسوخ التلاوهٔ ----- ۱۲

مصحف فاطمه چیست؟ ----- ۱۳

تهمت تکفیر صحابه ----- ۱۳

اشاره ----- ۱۳

ایمان ابوطالب ----- ۱۵

اقامه دو نماز در یک وقت ----- ۱۷

سجده بر تربت ----- ۱۸

اشاره ----- ۱۸

شیوه سجده پیامبر و صحابه ----- ۱۸

توسعه در سجده گاه ----- ۱۹

پاورقی ----- ۱۹

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۲۱

# دیدگاه‌های شیعه در مسائل مربوط به تقریب

## مشخصات کتاب

عنوان : دیدگاه های شیعه در مسائل مربوط به تقریب

پدیدآورندگان : سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸-(پدیدآور)

## شیعه

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعا وَلاَ تَفَرَّقُوا وَاذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانا وَکُنْتُمْ عَلَی شَفَا حُفْرَهٍ مِنْ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْهَا کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ آیَاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ. [۱] . برای من مایه خوشبختی است که در این مجمع بزرگ علمی و روحانی سخن بگویم. موضوع سخن از آیه معلوم و روشن شد که درباره «تقریب مسلمانان و طوایف اسلامی» است؛ موضوعی که مصلحان بزرگ، در قرن گذشته، درباره آن گام‌هایی برداشته و تلاش‌هایی کرده‌اند. یکی از راه‌های دست‌یابی به تقریب، آگاهی مسلمانان از عقاید یکدیگر است؛ زیرا مسلمانان در بسیاری از اصول، وحدت نظریه دارند و در بخشی از مسائل ـ که بیشتر کلامی و فقهی است ـ دارای نقطه نظرهای مختلفی هستند. اگر طوایف اسلامی، از وجود مشترکات ـ که مایه وحدت آنها است ـ آگاه شوند، گام‌هایشان به سوی تقریب استوارتر شده و کم‌کم به وحدت نایل می‌شوند و به این نتیجه می‌رسند که مسائل اختلافی، مربوط به جوهر اسلام نیست، بلکه از مسائل درجه دوم یا سوم است. بدیهی است که اگر به این حد از آگاهی برسند، همگان در صف واحدی قرار می گیرند و از منافع یکدیگر دفاع می کنند. و نیز روشن است که تا همدیگر را نشناسند، نه تنها توحید کلمه تحقق نمی‌پذیرد، که حتی تقریب هم جامه عمل نمی‌پوشد. دشمنان قسم خورده اسلام همواره چنین وانمود کرده‌اند که قرآنِ شیعه، غیر از قرآن سنی است و حدیث هریک غیر از حدیث دیگری است! اگر این برچسب‌های باطل برطرف شود، آرزویِ بزرگ مصلحان، که همان تقریب است، محقق می‌شود. مایه مسرّت است که عالمان شیعه، به خوبی از عقاید اهل سنت آگاه بوده‌اند و کتابخانه‌های آنان پر از کتاب‌های اهل سنت است. و علمای ما، هم از مکتب‌های کلامی اهل سنت آگاهی کامل دارند و هم از مذاهب فقهی آنها. تا آنجا که این دو علم، در حوزه‌های شیعه به صورت مقارن تدریس می‌شود. حتی بسیاری می‌دانند که خود من مسائل فقهی را، بدون مراجعه به خلاف شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰) و مغنی ابن قدامه (ت ۶۲۰) مطرح نمی کنم و تا از نظریات و آرای آنها آگاه نگردم، در مسأله تصمیم نمی گیرم. در مورد مسائل کلامی نیز همین روش را ادامه داده و کتابی با نام «بحوث فی الملل والنحل» در هشت جلد منتشر کرده‌ام که در آن، عقاید فرقه‌های اسلامی را از منابع دست اول آنها استخراج نموده و از این طریق، به تقریب یاری داده و مشترکات فِرَق اسلامی را با ویژگی‌های آنان بیان کرده‌ام. در گذشته، رابطه علمی میان دوگروه، بسیار محکم و استوار بود. در بغداد گروه بسیاری از طوایف اسلامی پای منبر شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳)، سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶) و شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰) گِرد می‌آمدند و به تضارب آرا و تبادل اندیشه می‌پرداختند ولی در این پنج قرن اخیر، این رابطه ضعیف‌تر و آگاهی از عقاید شیعه کم رنگ‌تر شده است. در سال ۱۳۱۹ ه. ق. که سفری به کشور اردنِ هاشمی داشتم، در دانشگاه‌های مختلف آن کشور درباره تقریب و معرفی مواضع مشترک شیعه و سنی به سخنرانی پرداختم. وقتی از کتابخانه بزرگ و با اهمیت یکی از دانشگاه‌ها دیدن می کردم، در مقابل رایانه (کامپیوتر) که نام کتاب‌های کتابخانه در آن ثبت شده بود قرار گرفتم و از مسؤولان آن خواستم که اسامی برخی از کتب شیعه را بیاورند، لیکن پاسخ همه آنان منفی بود و تعداد کتبِ شیعه بسیار ناچیز می‌نمود، در حالی که کتاب‌های خارجی، به زبان‌های بیگانه، فراوان به چشم می‌خورد! یکی از اساتید آنجا پرسید: در مؤسسه شما چه مقدار از کتب اهل سنت موجود است؟ گفتم: در تمام موضوعات اسلامی، از مصادر و منابع اهل سنت، کتاب‌های فراوان داریم که می‌توانم نام

مقدار زیادی از کتب اهل سنت را درباره تاریخ، تفسیر، حدیث و غیره برای شما نام ببرم. خلاصه، دانشمندان شیعه از عقاید فرق دیگر آگاهی کامل دارند و پیوسته بر مشترکات تکیه می‌کنند و بر تقریب فرامی‌خوانند، ولی در مقابل، شناخت دیگران از عقاید شیعه بسیار ناچیز است و پیوسته بر ویژگی‌های آنان تکیه می‌کنند و نامی از مشترکات نمی‌برند. حتی از دلایل عقلی و نقلیِ ویژگی‌ها کم بهره‌اند. اکنون که سخن به این جا رسید، جا دارد به توضیح برخی از مسائل مربوط به شیعه، که بسیار مطرح می‌شود، بپردازیم؛ زیرا مشترکاتِ میان دو گروه، دربرخی سخنرانی‌ها شرح داده شده و ما اینک به توضیح برخی از خصایص و ویژگی‌های شیعه امامیه می‌پردازیم و برادران دینی را به توجّه عمیق فرامی‌خوانیم:

## پیدایش شیعه

از مفهوم «پیدایش شیعه» چنین برمی‌آید که اسلام برای خود پیدایشی دارد و شیعه نیز پیدایشی دیگر. اگر مقصود از این واژه این است، ما آن را منکریم و هرگز برای اسلام و تشیع، تعدّد و دوئیّت قائل نیستیم تا برای هریک، مبدأ و آغازی معین کنیم. تشیع، جز «پذیرش اسلام با اعتقاد به ولایت بلافصل امیرمؤمنان علی علیه‌السلام» چیز دیگری نیست. اگر ولایت آن حضرت در قرآن و یا سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده باشد ـ چنان که وارد شده است ـ هردو یک مبدأ داشته و در یک زمان متولد شده‌اند. در این صورت، «اسلام» و «تشیع» دو واژه‌اند که از مکتب واحدی حکایت دارند و به یک حقیقت اشاره می‌کنند. تشیع، جز پذیرش اسلام به صورت یک مکتب الهی، که یکی از اجزای آن ولایتِ بلافصل امیرمؤمنان است، چیز دیگری نیست و انسان متشیّع همان مسلمانی است که به آنچه در قرآن و سنت آمده و یکی از آنها پیروی از امیرمؤمنان و خلافت اوست، معتقد باشد. خوشبختانه دلایل قاطعی بر چنین مطلبی گواهی می‌دهد؛ رسول گرامی صلی‌الله‌علیه وآله در سومین سال بعثت، که به حکم آیه وَ أَنْذِر عَشیرَتکَ الأَقْرَبین [۲] مأمور شد بنی‌هاشم را به اسلام فرابخواند و در مجلسی که آنان را به توحید و نبوت خویش و معاد روز قیامت دعوت کرد، در همان مجلس، ولایت و خلافت علی علیه‌السلام را نیز اعلام نمود و چنین فرمود: «فأیّکم یؤازرنی علی هذاالأمر علی أن یکون أخی و وصیّی و خلیفتی فیکم». [۳] . «از میان شما، چه کسی مرا در ابلاغ رسالت یاری می‌کند تا درنتیجه برادر، وصی و جانشین من درمیان شما باشد؟.» به گفته تاریخ، کسی جز علی از جای برنخاست و پیامبر سرانجام درباره او چنین گفت: «هذا أخی و وصیّی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و أطیعوا». [۴] . «این (علی) برادر، وصی و جانشین من است. سخن او را بشنوید و از وی پیروی کنید.» این حدیث درمیان محدثان، معروف است به حدیث «یوم‌الدار» که به صورت متضافر نقل گردیده است. [۵] . این تنها موردی نیست که پیامبر به جانشینی امام تصریح می‌کند، بلکه در مواردی به خلافت علی علیه‌السلام تصریح کرده و از این طریق اسلام را در قالب تشیّع شناسانده است؛ یکی از این موارد، جنگ تبوک است، آنگاه که علی را جانشین خود در مدینه قرار داد و خود عازم تبوک شد. هنوز پیامبر از مدینه دور نشده بود که شایعه سازان، جانشینی امام را در مدینه، گونه‌ای دیگر تفسیر کردند و گفتند: روابط امام با پیامبر تیره شده، از این جهت در این غزوه افتخار مشارکت از او سلب گردید! وقتی پیامبر از چنین شایعه‌ای آگاه شد، جمله تاریخی خود را در میان یارانش بیان کرد و گفت: «برادرم به مدینه بازگرد! برای حفظ شؤون و اوضاع مدینه جز من و تو کسی شایستگی ندارد، «أما ترضی أن تکون منّی بمنزلهٔ هارون من موسی إلاّ أنّه لا نَبیَّ بعدی؟»؛ [۶] «آیا خشنود نمی‌شوی که بگویم مَثَل تو نسبت به من، مَثَل هارون به موسی است، جز این که پس از من پیامبری نیست، همان طوری که او وصی و جانشین بلافصل موسی بود، تو نیز جانشین و خلیفه پس از من هستی.» [۷] . از این که، از میان مناصب، «نبوت» را استثناء می‌کند، می‌توان چنین استفاده کرد که: امام تمام مناصب هارون، جز نبوت او را دارا بود. هارون وزیر، خلیفه و جانشین موسی بود، علی نیز حائز این مقام‌ها بود. در بازگشت از حجهٔ‌الوداع، در یک مجمع بزرگ، امامت و خلافت علی علیه‌السلام را بیان کرد و به تمام حاضران در غدیر خم دستور داد که پیام او را به دیگران برسانند. در این مقطع، امیرمؤمنان به‌عنوان زمامدار مسلمین پس از

درگذشت رسول خدا معرفی گردید. از آنجا که سرگذشت غدیر، از رخدادهای قطعیِ تاریخ اسلام است، بیش از این بدان نمی‌پردازیم. بنابراین، «تشیع» که به معنای پیروی از علی علیه‌السلام است، جزو اسلام است و از آن جدا نیست و درنتیجه، برای تشیع، تفسیری جز پذیرفتن همه برنامه‌های اسلام به ضمیمه خلافت علی علیه‌السلام، معنای دیگری متصوّر نیست، از این جهت می‌گوییم: تشیع پیدایشی جدا از پیدایش اسلام ندارد و هردو در یک زمان متولد شده‌اند. و امّا چرا این گروه را «شیعه» می‌خوانند؟ باید گفت که این نام گذاری مربوط به خود پیامبر صلی الله علیه وآله است. مفسّران می‌نویسند: آنگاه که آیه إنَّ الّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ البَریّهْ [۸] فرود آمد، پیامبر صلی الله علیه وآله رو به علی علیه‌السلام کرده، فرمود: «أنت و شیعتک یوم‌القیامهْ راضین مرضیین»؛ «تو و شیعیانت در روز رستاخیز خوشنود و مرضی دیگران خواهید بود.» [۹] . در تفسیر این آیه، روایات متعددی از پیامبر نقل شده و در همه آنها، لفظ «شیعه» به کار رفته است، از این جهت از زمان خود پیامبر گروهی به نام «شیعه علی» معروف بودند. افزون بر این، پیامبر صلی الله علیه وآله در موردی، جانشینان خود را به عنوان «خلفای اثناعشر» معرفی کرد و چنین فرمود: «لا یزال هذا الدّین عزیزاً إلی اثنی عشر خلیفهْ... کلّهم من قریش». [۱۰] . «این دین به وسیله دوازده خلیفه، گرامی و بلند مرتبه خواهد بود و همه آنان از قریش می‌باشند.» این دوازده خلیفه که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله مایه عزّت و رفعت اسلام بودند، چه کسانی هستند، آیا می‌توان خلفای اموی و عباسی را مصداق این حدیث معرفی کرد؟! این حدیث جز بر دوازده امامِ شیعه که مایه عزت اسلام بوده‌اند، بر کسی منطبق نیست. از این بیان نتیجه می‌گیریم که: اسلام و تشیع، دو روی یک سکه‌اند و هردو به یک حقیقت اشاره دارند. برای پیدایش شیعه، تاریخی جز تاریخ خودِ اسلام نمی‌توان اندیشید و تشیّع از نقطه‌ای جوشید که اسلام از آنجا جوشید و هیچ تقدم و تأخری بر بیان آن دو نیست، در حالی که دیگر فرق و گروه‌های اسلامی، همگی پس از درگذشت پیامبر پدید آمده‌اند و تاریخی غیر از تاریخ اسلام دارند. بدیهی است، «تسنّن»، به معنای پیروی از سنت، قدر مشترکی است میان همه فرق اسلامی، ولی تسنن به معنی پذیرش اسلام در قالب خلافت ابوبکر و دیگر خلفا، اندیشه‌ای است که پس از درگذشت پیامبر پدید آمد و زادگاه آن، سقیفه بنی‌ساعده و حوادث پس از آن است، بنابراین، تسنّن به این معنی، فاقدِ اصالت است و در قالب دیگر، یعنی پیروی از سنت پیامبر از ویژگی همه فرق اسلامی است. برادران اهل سنت، در فقه، از یکی از چهار فقیه پیروی می‌کنند ولی در عقاید اشعری هستند و پیرو آرای امام اشعری و روشن است که همه این مذاهبِ فقهی و کلامی، پس از اسلام پدید آمده‌اند. واصل بن عطا (۸۰ ـ ۱۳۰) پایه‌گذار مکتب اعتزال است و امام اشعری (۲۶۰ ـ ۳۲۴) پایه‌گذار مذهب کلامی. و شیخ ماتریدی (۲۶۰ ـ ۳۳۱) نیز پایه‌گذار مکتب ماتریدی است و همه این مذاهب، رخدادهایی است که پس از اسلام پدید آمده‌اند. و اینک یادآور می‌شویم که: فرق جوهری مکتب تشیع با دیگر مکتب‌ها، آن است که: تشیع خلافت را ادامه وظیفه رسالت می‌داند، پس روشن است که مانند رسالت، مقامی الهی است و راه شناسایی امام (در حالی که رسول و طرف وحی نیست) همان تنصیص خداست، امّا خلافت و امامت از دید اهل سنت، یک مقام اجتماعی است و راه شناسایی آن انتخاب و گزینش مردم است و حال چرا تعداد آنها دوازده تا است، فلسفه آن بسان دیگر مسائل غیبی، برای ما روشن نیست.

## عصمت پیشوایان

### اشاره

از مسائلی که درباره آن پرسش می‌شود، اعتقاد به عصمتِ امامانِ دوازده‌گانه است. پرسشگران تصوّر می‌کنند که اعتقاد به عصمت فردی، ملازم با اعتقاد به نبوت او است و تصوّر می‌کنند ما که به عصمت آنان عقیده‌مندیم، پس آنان را نبی و پیامبر می‌دانیم! در حالی که خاتمیت رسول اسلام، از ضروریات آیین است. برای توضیح ناچاریم به دو موضوع بپردازیم: ۱ ـ دلائل عصمت امامان

شیعه چیست؟ ۲ ـ اعتقاد به عصمت ملازم با اعتقاد به نبوت نیست.

## دلایل عصمت امامان

### اشاره

عصمت پیشوایان را می‌توان از طرق مختلف ثابت کرد و از میان دلایل انبوه، به دو دلیل بسنده می‌کنیم:

### آیه تطهیر

إِنَّمَا يُرِيدُ اللّه لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرا. [۱۱] . «مشیت الهی بر تطهیر شما اهل بیت پیامبر تعلّق گرفته است.» در این که مقصود از اهل بیت خاندان رسالت و فرزندان پیامبر است، سخنی نیست و ضمایر «مذکر» به نام «عنکم» و «یطهّرکم» بر این مطلب گواهی می‌دهد. گذشته از این، پیامبر صلی الله علیه وآله بارها با انداختن کسا بر سر آنان، اهل بیت خود را معرفی کرده است و فرموده است: «أللّهمّ إنَّ هؤلاء أهلِ بَيْتي». باید دانست که مقصود از «تطهیر» در آیه، پاکیزگی از قذارت مادی نیست؛ زیرا خداوند از همگان خواسته که جامه و بدن خود را از قذارت پاک کنند، بلکه مقصود، تطهیر از گناه و آلودگی‌های معنوی است، همچنان که مقصود از تطهیر مریم همین است آنجا که می‌فرماید: إِنَّ اللّه اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. [۱۲] . «خداوند تو را (ای مریم) برگزید و تطهیر کرد و بر زنان جهانیان برتری بخشید.»

### حدیث ثقلین

حدیث ثقلین دلیل دوم عصمت آنان است، آنجایی که پیامبر گرامی صلی الله‌علیه وآله در مواقع مختلف عترت را عِدل قرآن می‌شمارد و می‌فرماید: «إنّي تارک فيکم الثقلين کتاب اللّه و عترتي ما إن تمسّكتم بهما لَنْ تضلّوا». [۱۳] . «من درمیان شما دو امانت گرانبها می‌گذارم و می‌روم، مادام که چنگ بر آن می‌زنید گمراه نخواهید شد.» در این حدیث که فریقین آن را نقل کرده‌اند، عترت معادل قرآن و مایه هدایت معرفی شده است. به یقین قرآن از خطا مصون است و طبیعی است آنچه که معادل قرآن است و هرگز تا روز رستاخیز از آن جدا نمی‌شود نیز مصون از خطا و گناه خواهد بود. دلایل عصمت معصومان علیهم‌السلام منحصر به این دو دلیل نیست، لیکن این نوشته گنجایش بیش از این را ندارد، از این‌رو به همین اندازه اکتفا می‌شود.

## عصمت افراد ملازم با نبوت آنان نیست

«عصمت» ملازم با «نبوت» نیست، هرچند که نبوت با عصمت ملازم است. به گواه این که قرآن کریم برخی را معصوم معرفی کرده در حالی که به اتفاق همه، نبی نبوده‌اند؛ مثلاً حضرت مریم معصوم از گناه و مطهّر از لغزش بود لیکن نبی و رسول نبود. همچنین مصاحب موسی که معلم او بود، معصوم از گناه بود، ولی نبی نبود. در عظمت مقام معلم موسی همین بس که قرآن او را چنین شناسانده است: فَوَجَدَا عَبْدا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْما – قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدا. [۱۴] . «تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او افاضه نموده و از نزد خود به او دانشی آموخته بودیم، موسی به او گفت: آیا اجازه می‌دهی من از تو پیروی کنم تا از مایه‌های رشدی که آموخته‌اید بیاموزم.» کسی که قرآن وی را با چنین جمله‌های چشمگیری معرفی می‌کند، جز معصوم نمی‌تواند باشد. بنابراین میان عصمت و نبوت، ملازمه‌ای وجود ندارد و نمی‌توان هر معصوم را نبی دانست. و ملاک نبوت، غیر از ملاک عصمت است؛ در نبوت، مسأله وحی مطرح است و نبی کسی

است که طرف وحی الهی باشد، در حالی که در عصمت، مسأله علم به عواقب گناه مطرح است که او را از هرنوع آلودگی صیانت می‌بخشد.

## مصونیت قرآن از تحریف

### اشاره

شیعه امامیه معتقد است که قرآن کریم از هرنوع تحریف (کم و زیاد) مصون است و پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله ۱۱۴ سوره را، به نحوی که در مصاحف موجود است، درمیان ما گذارد و به ملکوت اعلی پیوست و مسلمانان با عنایت خارق‌العاده‌ای در حفظ آن کوشیده‌اند و نگذاشتند حتی کلمه‌ای از آن حذف یا دگرگون شود. شگفتی اینجا است که شیعه معتقد است: بزرگان اهل سنت نیز بر این عقیده‌اند و آنها را از هرنوع اعتقاد به تحریف منزه می‌شمارد و ورود اخبار تحریف در کتاب‌های آنان را دلیل بر عقیده آنان نمی‌گیرد، همچنان که ورود برخی از روایات تحریف شده در کتاب‌های ما، دلیل بر عقیده ما نیست. شما می‌توانید عقیده شیعه را از قدیمی‌ترین آثار آنان به دست آورید، مانند: الف: فضل بن شاذان (ت ۲۶۰) در کتاب «الإیضاح»؛ [۱۵] وی در این کتاب بر افرادی مانند بخاری(ت۲۵۶) و احمد بن حنبل(ت۲۴۱) و غیر اینها خرده می‌گیرد که آنها آیه رجم را در کتاب‌های خود آورده‌اند و اگر خود او قائل به تحریف بود؛ نمی‌توانست چنین ایرادی را بر این افراد بگیرد. ب: شیخ صدوق(ت۳۸۱) در کتاب اعتقادات؛ او چنین می‌گوید: «إنّ اللّه تعالی محدثه و منزله و ربه و حافظه و المتکلّم به». [۱۶] . «خداوند پدیدآورنده قرآن و فرستنده و صاحب و نگاهبان و گوینده آن است.» ج: شیخ مفید(ت۴۱۳) در کتاب «اجوبـة المسائل السرویة»؛ پس از نقل اخباری که حاکی از تحریف است، می‌گوید: اینها همگی خبر واحدند که نمی‌توان بر صحت آنها را پذیرفت، از این جهت نمی‌توانیم از مصحف به خاطر این روایات دست برداریم. [۱۷] . د: سید مرتضی علم‌الهدی(ت۴۳۶)؛ می‌گوید: گروهی از صحابه مانند عبداللّه بن مسعود و ابیّ بن کعب و امثال آنان، قرآن را برای پیامبر بارها خوانده‌اند و این حاکی از آن است که این قرآن در زمان خودِ رسول گرامی صلی الله علیه وآله گرد آمده است. هـ: شیخ طوسی (ت ۴۶۰)؛ در کتاب «تبیان» بر مصونیت قرآن از هرنوع تحریف تصریح می‌کند. [۱۸] . و: طبرسی(ت۵۴۸) در «مجمع‌البیان»؛ با تأکید بیشتر بر نفی تحریف اصرار می‌ورزد. اینها نمونه‌هایی است از بزرگان و پیشینیان که پایه‌گذاران عقیده شیعی و تنظیم‌کنندگان اصول اعتقادی این طایفه هستند. اگر مسأله تحریف سخن صحیحی بود، لااقل باید یکی از آنان، آن را می‌پذیرفت. درمیان علمای معاصر شیعه، حضرت امام خمینی رحمه‌الله (ت۱۴۰۹) در سال ۱۳۳۴ ه. ش. ضمن تدریس اصول، مسأله تحریف قرآن را در حجّیت ظواهر مطرح نمودند، و روایات تحریف را به گروه‌های چهارگانه تقسیم کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که عنایت مسلمانان به حفظ قرآن مانع از آن بود که قرآن تحریف شود، و روایاتِ تحریف یا مجعول است و یا در صدد تفسیر آیات می‌باشد. [۱۹] . مسأله اختلاف قرائت‌ها درنظر محققان، مربوط به خود قاریان است و ارتباطی به وحی الهی ندارد و قرآن جز به یک قرائت فرود نیامده است. امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: «... إنّ القرآن واحد نزل من عند واحد ولکن الإختلاف یجیء مِنْ قِبَلِ الرواة». [۲۰] . «قرآن یکی است و از نزد خدای یگانه فرود آمده و اختلاف از آن راویان است.» دلیل آن روشن است؛ زیرا هریک از قراء، بر قرائتِ خود، دلیلی ـ غیر از سماع از پیامبر صلی الله علیه وآله ـ اقامه می‌کند. اگر واقعاً این قرائت‌ها با سند صحیح از پیامبر به آنان رسیده باشد، در این صورت اقامه حجت بی‌معنا خواهد بود، از این جهت ما معتقدیم قرآنِ واقعی همین قرائت فعلی (عاصم به روایت حفص) است که مأخوذ از قرائت علی علیه‌السلام بوده و او هم از پیامبر گرفته است و برای ما همین افتخار بس که امام شیعه، هم حافظ و نگهبانِ قرائت قرآن است و هم نگهبان حدیث پیامبر رحمه‌الله زیرا قرآن کنونی که از طریق عاصم به ما رسیده، همان قرائت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است؛ همچنان که حدیث نبوی به وسیله علی

در کتاب عظیمی جمع گردید و در اختیار پیشوایان و امامان بود ولی خلفا نوشتن حدیث را ممنوع ساختند، و این ممنوعیت تا سال ۱۴۳ ادامه داشت و ناگهان در عصر منصور دوانیقی تحریم شکست و نگارش حدیث از محاق تحریم بیرون آمد.

## منسوخ التلاوة

در صحاح و مسانید، آیه‌ای است به نام «آیه رجم» که سبک جمله بندی‌اش، حاکی از مجعول بودن آن است ولی نویسندگان صحاح آن را جزو قرآن دانسته و از عمربن خطاب چنین نقل می‌کنند که او گفت: «لولا أنّی أخاف أن یقال: زاد عمر فی القرآن، اثبت هذه الآیة فإنّا کنّا نقرأها علی رسول‌اللّه صلی‌الله علیه وآله: الشیخ و الشیخة إذا زنیا فارجموهما ألبتة بما قضیا من الشهوة، نکالاً من اللّه واللّه عزیز حکیم». [۲۱] . محققان اهل سنت، که قرآن را از هرنوع تحریف مصون می‌دانند، در برابر این روایت و نظایر آن انگشت تعجب به دندان گرفته و راه چاره‌ای اندیشیده‌اند و گفته‌اند: این آیه و نظایر آن، از قبیل آیات «منسوخ‌التلاوة» است؛ یعنی روزگاری جزو قرآن بوده لیکن بعدها تلاوت آن منسوخ گردیده است، هرچند مضمون آن به قوت خود باقی است؛ زیرا رجم شیخ و شیخه از احکام قطعی اسلام می‌باشد. اکنون در این جا دو مطلب را یادآور می‌شویم: ۱ ـ هرگاه آیه‌ای ازنظر مضمون، منسوخ نباشد (چنان که در مورد رجم چنین است) چرا باید لفظ آن از قرآن حذف شود؟! آیا الفاظ آن در حدّ تحدی نبوده و از نظر فصاحت و بلاغت به پایه آیات دیگر نمی‌رسید که حذف گردید؟ اگر چنین بود، چرا از اول فرود آمد و اگر واجد شرایط اعجاز بود چرا حذف گردید. اگر مضمون آیه منسوخ شده بود، می‌شد برای حذف آن مجوّزی ساخت ولی فرض این است که معنای آیه به قوّت خود باقی است و لفظ آن حذف شده است و این نوعی تحریف ناپسندی است که عقل و خرد آن را صحیح نمی‌داند. چیزی که محققان را بر این کار واداشته، آن است که صحیح بخاری در نزد آنان، بسان کتاب الهی خدشه‌پذیر نیست! اگر آنان به خود اجازه می‌دادند که این کتاب نیز مانند دیگر کتاب‌های بشری خدشه‌پذیر باشد، رد روایت آسان‌تر از آن است که به مسأله منسوخ التلاوة پناه ببرند و درحقیقت از زیر باران برخیزند و زیر ناودان قرار گیرند! فرض کنیم که منسوخ التلاوة اصلی است صحیح، چرا روایات تحریف را، که در کتب شیعه وارد شده، از این طریق تصحیح نمی‌کنید. قرطبی(ت ۶۷۱) در تفسیر خود «الجامع لأحکام القرآن»، در اول سوره احزاب می‌نویسد: این سوره دارای ۷۳ آیه است، سپس اضافه می‌کند: «و کانت هذه السورة تعدل سورة البقرة و کانت فیها آیةالرجم؛ «الشیخ و الشیخة إذا زنیا فارجموهما ألبتة نکالاً من اللّه واللّه عزیز حکیم!» ذکره أبوبکر الأنباری عن أبیّ بن کعب». [۲۲] . این سوره در آغاز و به هنگام نزول، به اندازه سوره بقره بود (۲۸۶ آیه) و آیه رجم که می‌گوید: «اگر مرد و یا زنِ پیر زنا کردند، آن دو را سنگسار کنید، این انتقامی است از خدا، خدا قدرتمند و حکیم است!» در آن بود. و آنگاه از عایشه نقل می‌کند که سوره احزاب در عصر پیامبر ۲۰۰ آیه بود، ولی هنگام نوشتنِ قرآن، جز بر آیات موجود (۷۳ آیه) دست نیافتند! [۲۳] . قرطبی سپس دست و پا زده است تا با حفظ صحّت حدیث، آن را بدین صورت که: «این آیات پس از نزول به امر الهی، به سوی او بازگشته است» توجیه کند. شکی نیست که این اخبار کاملاً ـ بی‌اساس است و نزول آیاتی در حدّ اعجاز و رفع آن، کار حکیمانه‌ای نیست، به خصوص اگر معانی آن از رسمیت برخوردار باشد. حالا فرض کنید آنچه که آنان می‌گویند صحیح است، چرا چنین عذری را در روایات شیعه نمی‌پذیرند؟! شیعه هم حق دارد بگوید آیاتی که به عنوان تحریف در کتب حدیث وارد شده جزء آیات منسوخ التلاوة است و روزگاری جزو قرآن بوده و سپس از آن اخراج شده و مانند آیه رجم در اختیار ما باقی مانده است. به نظر می‌رسد که این بحثِ فشرده درباره نفی این تهمت (تحریف قرآن) کافی باشد، خوشبختانه علمای محقق ما کتاب‌های گسترده در نفی این تهمت نوشته‌اند و در این میان شما می‌توانید دو کتاب «صیانةالقرآن من التحریف» و «التحقیق فی نفی التحریف» را مطالعه کنید.

## مصحف فاطمه چیست؟

گاهی علما و دانشمندان اهل سنت، از مصحف فاطمه سراغ می گیرند و تصوّر می کنند که مصحب به معنای قرآن است و دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله قرآن خاصی داشته که با این قرآن متفاوت بوده است! باید یادآور شویم که واژه «صحف» در قرآن به معنای مطلق کتاب آمده است، چنان که می‌فرماید: وَ إذَا الصُّحُفُ نُشِرَت. [۲۴] . «آنگاه که نامه‌های اعمال منتشر گردد.» ـ إنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الأولی – صُحُفِ إبراهِیمَ وَ مُوسی. [۲۵] . «این، در صحیفه‌های نخستین، در کتاب ابراهیم و موسی است.» و همچنین «مصحف» نیز از همین ماده اخذ شده و به معنای دفتر یا کتابِ جلد شده به کار می‌رفت و در صدر اسلام حتی پس از درگذشت پیامبر، «مصحف» نام قرآن نبود بلکه هر کتاب مجلّدی را مصحف می‌نامیدند. ابن ابی‌داود سجستانی در باب گردآوری قرآن، در مصحفی از محمد بن سیرین نقل می کند: وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله درگذشت، علی علیه‌السلام سوگند یادکرد: «عبایی بردوش نکنم مگر این که قرآن را در مصحفی گردآورم»؛ (اقسم علیٌّ علی أن لا یرتدی الردی إلّا لجمعهٔ حتّی یجمع القرآن فی مصحف). و نیز ابی‌العالیه نقل می کند: «إنَّهم جَمعوا القرآن فی مصحف فی خلافَهٔ أبی بَکر». «آنان قرآن را در خلافت ابی‌بکر در مصحفی جمع کردند.» و نیز از حسین علیه‌السلام نقل می کند: «إنَّ عمر بن الخطاب أمر بجمع القرآن و کان أوّل من جمعه فی المصحف». «عمر بن خطاب فرمان به گردآوری قرآن داد و او اول کسی است که قرآن را در مصحف جمع کرد.» [۲۶] . این جمله‌ها حاکی است که در آن روزگار، مصحف به معنای دفتر بزرگ و یا کتابی مجلد بوده که اوراق را از پراکنده شدن حفظ می کرده، سپس به مرور زمان اختصاص به قرآن یافته است. اتفاقاً روایات پیشوایان ما حاکی است که حتی در زمان آنان، لفظِ مصحف به معنای کتاب و یا دفتر مکتوب بوده است. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «من قرأ القرآن فی المصحف متبع ببصره». [۲۷] . «هرکس قرآن را از روی برگ‌های مجلد بخواند، از چشم خود بهره می گیرد.» و نیز در حدیثی دیگر آمده است: «قراءهٔ القرآن فی المصحف تخفّف العذاب عن الوالدین». [۲۸] . «خواندن قرآن از روی برگ‌های مجلد، عذاب را از پدر و مادر کم می کند.» مورّخان درباره ترجمه خالد بن معدان می‌نویسد: «إنّ خالد بن معدان کان علمه فی مصحف له ازار و عری». [۲۹] . «خالد بن معدان دانش خود را در دفتری ضبط کرده بود که برای آن دکمه‌ها و دستگیره داشت.» خالد بن معدان از تابعین بوده و هفتاد صحابی را درک کرده است. و ابن اثیر ترجمه آن را در ماده کلاعی آورده است. [۳۰] . پس تا اینجا روشن شد که تا پایان قرن اول، لفظ «مصحف» به معنای کتاب مجلد و یا دفترچه جلد شده بود که افراد دانش و آگاهیِ خود را در آن ضبط می کردند. و اگر بعدها قرآن را مصحف گفته‌اند، چون از ذهن‌ها بیرون آمده و بر برگ‌ها نوشته شد و به صورت مجلّد درآمد. با توجه به این مسأله، نباید در شگفت باشیم که دخت گرامی پیامبر دارای مصحفی باشد و دانش و آگاهی‌های خود را که از پدر بزرگوارش برگرفته بود، در آن بنویسد و برای فرزندان خود، به صورت بهترین میراث، به یادگار بگذارد. خوشبختانه فرزندان فاطمه علیهاالسلام حقیقت و واقع این مصحف را شناسانده و گفته‌اند: این مصحف، جز یک رشته آگاهی‌هایی که از پدر بزرگوارش شنیده و یا از طریق دیگر به دست آورده، چیز دیگری نیست. اینک برخی از روایات را می‌آوریم: حسن بن علی فرمود: «نزد ما جامعه‌ای است که در آن حلال و حرام وارد شده و مصحف فاطمه هست در حالی که در آن کلمه‌ای از قرآن نیست بلکه املای رسول خدا صلی الله علیه وآله و خط علی علیه‌السلام است و همگی دراختیار ماست.» [۳۱] . باتوجه به این حدیث و نصوص پیشین، نباید شک کرد که مصحف فاطمه ارتباطی به قرآن ندارد و آن کتاب مجلدی بوده که در آن حقایق و معارفی که از پیامبر گرامی شنیده شده بود، ضبط گردیده است.

## تهمت تکفیر صحابه

### اشاره

از افتراها و سخنان بی‌اساس منسوب به شیعه، تکفیر یاران رسول خدا است. این تهمت آنچنان در اعماق اذهان برخی رخنه کرده که غالباً آن را به رخ می‌کشیدند. در سال ۱۴۱۹ ه. ق. برابر با ۱۳۷۷ ه. ش. در دانشگاه آل‌البیت اردن به سخنرانی دعوت شدم، استادی از اساتید آنجا درباره این موضوع با من به گفتگو پرداخت، به او گفتم: پیامبر گرامی فزونتر از صد هزار صحابی داشت که تقریباً نام ۱۵ هزار از آنها ضبط گردیده و باقیمانده حتی نامشان نیز در تاریخ نیامده است! با این وصف چگونه می‌شود چنین جمع کثیری را تکفیر کرد، در حالی که نام اکثر آنها را نمی‌دانیم، سپس یادآور شدم: تکفیر در گرو وجود ملاک است چگونه می‌توان گفت در همه آنان ملاک تکفیر وجود داشته در حالی که گروه بسیاری از آنان، از شیعیان علی علیه‌السلام بوده‌اند و تاریخ نام و خصوصیات آنان را ضبط کرده است. آنگاه افزودم: گروهی از یاران پیامبر؛ مانند «یاسر» و همسرش «سمیه» پس از بعثت و قبل از هجرت، به شهادت رسیده یا درگذشته‌اند و گروهی در غزوات در حال حیات رسول خدا جام شهادت نوشیده‌اند و در نبردهای بدر، احد، احزاب و... افتخاراتی آفریده‌اند که یکی از آنها حمزه سیدالشهداء است، چگونه می‌توان این گروه را تکفیر کرد در حالی که درخت اسلام با خون آنان سیراب شد و رشد یافت. بنابراین، باید گفت: چنین مسأله‌ای از ریشه دروغ است و مسأله تکفیر صحابه تهمتی بیش نیست. اگر اجازه دهید من گلایه خود را از برادران اهل سنت مطرح کنم؛ چرا برخی از آنان شیعه را تکفیر و متهم می‌کنند در حالی که در کتاب‌های حدیثی اهل سنت ارتداد صحابه به صورت خبر متضافر نقل شده و شما می‌توانید این احادیث را در جامع‌الاُصول [۳۲] ابن اثیر مطالعه کنید که همه این احادیث را از صحیح بخاری، و مسلم و مانند آنها گرفته است. روی أنس بن مالک أنّ رسول‌اللّه صلی الله علیه وآله قال: «لیردنّ علیّ الحوض رجال ممن صاحبنی حتی إذا رأیتهم و رفعوا إلیّ اختلجوا دونی فلأقولنَّ أی ربی أصحابی، أصحابی، فیقالنَّ لی: إنّک لا تدری ما أحدثوا بعدک». «أنس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می‌کند که: «گروهی از یاران من در روز قیامت نزد حوض کوثر بر من وارد می‌شوند، من آنها را می‌بینم و بر من ارائه می‌شوند، ناگهان از دست من گرفته می‌شوند و من فریاد می‌زنم: پروردگارا! یاران من، یاران من، آن موقع پاسخ می‌گویند: تو نمی‌دانی بعد از تو چه کارهایی را پدید آوردند.» در این جا به نقل همین حدیث اکتفا می‌کنیم، علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب یادشده مراجعه کنند. چیزی که می‌توان گفت این است که مسأله «تکفیر صحابه» تحریف شده مسأله دیگری به نام «عدالت صحابه» است و آن این است که آیا تمام کسانی که با رسول خدا دیداری داشتند، تا لحظه مرگ عادل و رستگار بودند؟ یا برخی از آنان عادل و برخی دیگر از هوی و هوس پیروی کردند و طبعاً گروه دوم به کیفر اعمال خود خواهند رسید؟! اهل سنت می‌گویند: همه کسانی که با رسول خدا دیداری داشتند، عادل بودند و درمیان آنان خطاکار و فاسقی وجود نداشته است. ولی برخلاف صحابه، تابعانِ آنان، به دو دسته تقسیم می‌شوند: عادل و فاسق، صالح و طالح. در حالی که عقیده شیعه به خلاف آن است. شیعیان معتقدند: دیدن پیامبر عدالت‌آفرین نیست و ماهیت افراد را دگرگون نمی‌سازد، بنابراین صحابه و تابعین حکم یکسان دارند. در پاسخ آنان که می‌گویند: ما دین خود را از صحابه گرفته‌ایم، پس باید آنان عادل باشند، باید گفت: اگر دین خود را از صحابه گرفته‌اید از تابعان نیز گرفته‌اید، پس باید همگان عادل باشند. دودمان بنی‌امیه، یزید بن معاویه و حجاج بن یوسف ثقفی نیز همگی از تابعان هستند! بنابراین باید کوشش کنید تا دین خود را از عدول آنان بگیرید. گذشته از این‌ها عدالت صحابه یک مسأله کلامی است و اختلاف در مسائل کلامی نباید باعث تفرقه شود؛ زیرا غالباً در این نوع مسائل وحدت نظریه وجود ندارد. دلایل کسانی که به عدالت همه صحابه صحه نمی‌گذارند بلکه آنها را به دوگروه مختلف تقسیم می‌کنند به قرار زیر است: ۱ ـ قرآن مجید برخی از آنان را فاسق نامیده است و می‌گوید: إنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا. [۳۳] . مسلماً این فرد فاسق، جزو صحابه بوده و در سال ششم هجرت خبر دروغی را گزارش کرده است و مفسران و مورّخان می‌گویند این فرد کسی جز ولید بن عقبه نبوده است. ۲ ـ قرآن و تاریخ حاکی است که پیامبر در روز جمعه‌ای، به خواندن خطبه‌های نماز جمعه مشغول بود، وقتی صدای طبل ـ که از ورود کاروان تجاری از شام حکایت می‌کرد ـ به گوش آنان رسید، بیشترِ آنان نماز را ترک کرده و به سراغ منافع مادی خود رفتند، چنانکه

می‌فرماید: وَ إذا رَأوا تِجارَةً أوْ لَهْواً انْفَضُّوا إلَیْها وَ تَرَکُوکَ قائِماً. [۳۴] . از این دو آیه که بگذریم، به نکته دیگری نیز برمی‌خوریم و آن این که: پیامبر صلی‌الله علیه وآله قاتل عمار را «فئه باغیه» خواند و برخی از صحابه در رأس آن فئه قرار داشتند. پیامبر رو به او (عمار) فرمود: «تقتلك الفئة الباغیة»؛ «تو را گروه ستمگر می‌کشند.» البته ادلّه‌ای که حاکی از انحراف برخی از صحابه می‌باشد، فزون‌تر از آن است که بتوانیم همه را در اینجا بیاوریم، هرچند عاطفه انسانی پیامبر ایجاب می‌کند که بر همه صحابه جامه عدالت بپوشاند ولی واقعیت‌های خارجی مانع از تسلیم دربرابر حکم عاطفه است. به‌خاطر دارم در یکی از سال‌ها که به حج مشرف بودم، جوانی مصری به وسیله یکی از زائران ایران به مجمع ما هدایت شد، او می‌گفت: مشغول نوشتن تزی با عنوان «عدالت صحابه» هستم. به او گفتم: «عدالةالصحابة؛ یعنی العاطفة و البرهان» او از عنوان بحث استقبال کرد، برایش توضیح دادم: عاطفه انسانی ایجاب می‌کند که انسان همه یاران او را عادل و دادگر معرفی کند ولی چه می‌توان کرد که واقعیت‌ها آن را تکذیب می‌کند. چه بسا در میان دو گروه از صحابه نبردی سهمگین برپا بوده و برخی برخی را کشته‌اند و حق مسلّماً با یکی بوده نه با هردو و طبعاً یکی حق بوده و دیگری باطل، و حکم گروه باطل روشن است. و درست است که قرآن در برخی از آیات، صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله را ستوده است لیکن باید توجه کرد که این نوع ستایش‌ها مربوط به دوران نزول آیه بوده وناظر به زندگی‌های بعدی آنان نیست و محور قضاوت در نجات افراد، بررسی مجموع پرونده زندگی اوست، نه پرونده بخشی از زندگی وی. قرآن می‌فرماید: لَقَدْ رَضِیَ اللّه عَنْ الْمُؤْمِنِینَ إذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکِینَةَ عَلَیْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحا قَرِیبا. [۳۵] . «خدا از گروه با ایمان خشنود شد آنگاه که با تو در زیر درخت بیعت کردند و از آنچه که در دل دارند آگاه گشت. آرامش را بر آنان فروفرستاد و آنان را با پیروزیِ نزدیک نوید داد.» اگر دقت کنیم، ظرف رضایت، سراسرِ عمر آنان نیست بلکه ظرفی خاص است و آن زمان بیعت است چنان که می‌فرماید: إذْ یُبَایِعُونَکَ؛ یعنی در این مقطع خاص از آنان خشنود شد ولی حالات بعدی در گرو استقامت و وحدت رویه است. اگر گروهی تغییر روش دادند، آیه پیشین دلیل خشنودی خدا از آنان نیست. گذشته از این، آنان که با پیامبر در آن روز بیعت کردند، حدود ۱۴۰۰ نفر بودند نه ۱۵ هزار نفر، که عدالت آنان امری مسلم گرفته شده است، و همچنین در آخر این سوره یاران رسول خدا را می‌ستاید و می‌فرماید: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَالَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُکَّعا سُجَّدا یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ اللّهِ وَرِضْوَانا سِیمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَی عَلَی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمْ الْکُفَّارَ وَعَدَ اللّه الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرا عَظِیما. [۳۶] . «محمد صلی الله علیه وآله پیامبر خداست و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت‌گیر و با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی که فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت و مشخّصه آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مَثَل آنها در انجیل، چون کِشته‌ای است که جوانه خود برآوَرَد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد. تا از انبوهی آنان خدا کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگ وعده داده است.» آری، درست است که در آغازِ آیه، ستایش به عمل آمده لیکن در ذیل آیه به تبعیض پرداخته و یادآور می‌شود که وعده الهی شامل گروهی از آنان است نه همگان، به گواه لفظ «منهم» که در وَعَدَ اللّه الّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظیماً. آمده است.

## ایمان ابوطالب

اهل سنت بر اندام تمام صحابه جامه «عدالت»، بلکه «عصمت» می‌پوشانند ولی شخصی را که نزدیك به ۱۳ سال از جان و کیان رسول گرامی صلی الله علیه‌وآله دفاع کرده و همه چیز، حتّی شخصیت اجتماعی خود را فدای او نموده است را تکفیر می‌کنند، ما اگر بخواهیم پایه ایمان فردی را نسبت به موضوعی به دست آوریم از دو راه می‌توانیم به این هدف برسیم: ۱ ـ رفتار و کردار او. ۲ ـ

آثار ادبی و فرهنگی او. درباره راه نخست، یادآور می‌شود که فداکاری ابوطالب را نمی‌توان معلول عصبیت به بیت بنی‌هاشم دانست بلکه فداکاری عظیم او، اثر ایمان او بر راستگویی برادرزاده‌اش بود. او بسان تمام شهیدان راه حق پروانه‌وار سوخت و جان باخت. در اینجا فرصتِ آن نیست که خدمات ابوطالب بیان گردد امّا به اتفاق همه نویسندگان، او همه بلاها و رنج‌ها را به‌جان خرید و از حریم رسالت دفاع نمود، چگونه می‌توان چنین فردی را کافر نامید! درباره راه دوم می‌گوییم: آثار ادبی که از او به یادگار مانده، به روشنی گواهی می‌دهد که او به راه و رسم برادرزاده خود مؤمن بوده و او را بسان موسی و مسیح علیهماالسلام از پیامبران الهی می‌دانست، چنان که می‌فرماید: «نمی‌دانید که ما محمد را نبی، مانند موسی می‌دانیم که در کتاب‌های پیشینیان نوشته شده است.» و در قصیده دیگر می‌فرماید: ألم تعلموا أنّا وجدنا محمّداً نبیّاً کموسی خُطَّ فی أوّل الکتب [۳۷] . «بهترین مردم بدانند که محمّد پیامبری است مانند موسی و مسیح بن مریم.» «او مانند آن دونفر با هدایت‌های الهی به سوی ما آمد و هر یک از پیامبران به فرمان خدا هدایت کرده و از گمراهی بازمی‌دارند.» این اشعار و غیر آنها، حاکی از ایمان خالص این مرد الهی است و بسیار دور از انصاف است که چنین مردی را به خاطر برخی از روایات ساخته و پرداخته عناصر اموی، از جرگه مؤمنان دور سازیم. اینک به بررسی برخی از روایت، که درباره تکفیر او آمده است، می‌پردازیم: مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل می‌کند که رسول خدا به عموی خود ابوطالب گفت: عموا! بگو: «لا ـ إله إلاّ ـ اللّه» تا من در روز رستاخیز به نفع تو گواهی دهم. ابوطالب گفت: اگر ترس از سرزنش قریش نبود من این جمله را به زبان جاری می‌کردم و از این طریق دیدگان تو را روشن می‌ساختم، در این هنگام آیه ذیل فرود آمد: إِنَّکَ لا تَهْدی مَن أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللّه یَهْدِی مَنْ یَشاء. [۳۸] . «تو نمی‌دانی آن کس را که دوست می‌داری، هدایت کنی. خدا هرکس را که بخواهد هدایت می‌کند.» این حدیث از دو جهت مردود است: نخست: ابوطالب در سال دهم بعثت چشم از جهان بربست و ابوهریره در سال هفتم هجرت به مدینه آمد و ایمان آورد. او این جریان را چگونه با چشم خود دید همچنان که ظاهر حدیث حاکی از آن است. و اگر واسطه درمیان بوده، آن واسطه کیست؟ و در هردو صورت، حدیث واجد شرایط حجّیت نیست. دوم: ایمان ـ که نوعی توبه است ـ در آخر زندگی نجات‌بخش نیست، چگونه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به او چنین کاری را پیشنهاد می‌کند و قرآن در این مورد چنین می‌فرماید: وَلَیْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئَاتِ حَتَّی إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمْ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَهُمْ کُفَّارٌ أُوْلَئِکَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابا أَلِیما. [۳۹] . «و توبه کسانی که گناه می‌کنند و آنگاه که مرگ یکی از ایشان دررسد، می‌گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و نیز توبه کسانی که در حال کفر می‌میرند، پذیرفته نخواهد بود، آنانند که بر ایشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.» از این‌جا می‌توان به ضعف روایات پی‌برد که غالباً راویان آنان از دشمان خاندان رسالت بودند. اصولاً برای آگاهی از خصوصیات زندگی بزرگِ قبیله، باید به سراغ بستگان و نزدیکان او رفت. اما در این جا شگفت آن است که به جای مراجعه به فرزندان ابوطالب و وابستگان این خانواده، به سراغ افرادی می‌روند که ده سال پس از فوت او وارد مدینه شده و ایمان آورده‌اند! و این در حالی است که فرزندان آن حضرت همگی به توحید و ایمان او گواهی می‌دهند، دیگر صحیح نیست با این همه آثار ادبی و تصریح فرزندان و فداکاری‌های کم‌نظیر او، در ایمان چنین فردی شک کنیم. کلینی در کافی از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که مردی به او عرض کرد: دیگران گمان می‌کنند که ابوطالب کافر مرده است. امام در پاسخ گفت: دروغ می‌گویند، چگونه او در حال کفر درگذشت در حالی‌که ایمان خود را در اشعار خود اظهار کرده است، آنجا که می‌گوید: لیعلم خیار الناس أن محمدا نبی کموسی و المسیح ابن مریم أتانا بهدی مثلما أتیا به فکلّ بأمراللّه یهدی و یعصم [۴۰] . همچنین مردی به امام صادق گفت: ابوطالب فاقد ایمان بوده است. امام در پاسخ گفت: چگونه او را به کفر متهم می‌کنید در حالی‌که ابوطالب می‌گوید: ألم تعلموا أنّا وجدنا محمّداً نبیّاً کموسی خُطَّ فی أوّل الکتب [۴۱] . «می‌دانند که فرزندانش دروغی به او گفته نشده است و ما هرگز به گفتار پیروان باطل اعتنا نمی‌کنیم.» دامن سخن را کوتاه می‌کنیم و به موضوع دیگری می‌پردازیم که آن نیز سؤال‌برانگیز است.

## اقامه دو نماز در یک وقت

شیعه امامیه، غالباً نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا را یک‌جا می‌خوانند و این شیوه آنها در غالب کشورها است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که جمع بین دونماز برخلاف سیره پیامبر است و پی‌آمد آن این است که یکی از دو نماز، در غیر از وقت خود خوانده شود. در پاسخ این پرسش باید گفت: از نظر روایات، هریک از نمازهای ظهر و عصر، یا مغرب و عشا دو وقت دارد: ۱ ـ وقت فضیلت. ۲ ـ وقت اجزاء. وقت فضیلتِ نمازِ ظهر، از لحظه زوال خورشید است تا زمانی که سایه شاخص به اندازه خودِ آن باشد. و وقت فضیلت عصر، از لحظه‌ای است که سایه شاخص از مثل به «مثلین» برسد. کسی که بخواهد وقت فضیلت را درک کند باید نمازهای ظهر و عصر را جدا از هم بخواند. امّا در وقت اِجزاء، باید گفت که مجموع فاصله ظهر تا غروب، وقت اِجزاء است و هرکدام از این دو فریضه در این فاصله به‌جا آورده شود، مجزی است. در این‌صورت می‌توان میان آن دو جمع کرد. چیزی که هست به مقدار چهار رکعت از اول وقت به نماز ظهر، و به همان مقدا از آخر وقت به نماز عصر اختصاص دارد، فقط در وقت مختص هر نماز نمی‌توان دیگری را به جا آورد. عین این دو وقت؛ «فضیلت» و «اِجزاء»، در نماز مغرب و عشا نیز هست که در کتاب‌های فقهی بیان شده است. بنابراین، اگر دو نماز را در یک وقت بگزاریم، هر دو را در وقت خود خوانده‌ایم، چیزی که هست احیاناً وقت فضیلت یکی، و گاهی هر دو را از دست داده‌ایم، و التزام به سنت خوب است ولی واجب نیست. چه بسا مصالح ایجاب کند که انسان، یک تکلیف مستحبی را برای کار مصلحتِ برتر ترک کند و جریان در مورد تفریق میان دو نماز چنین است؛ زیرا در بسیاری از کشورها، موجب حرج گردیده و احیاناً سبب ترک نماز شده است. دلیل بر این که می‌توان میان دو نماز بدون عذر جمع کرد، عملِ رسول‌اللّه صلی اللهعلیه وآله است که بارها بدون عذر دو نماز را یک جا گزارد، تا کار را بر امّت آسان سازد. تصوّر نشود که جمع میان دو نماز، در دیگر مذاهب اسلامی وجود ندارد، آنان نیز در برخی از موارد میان دو نماز جمع می‌کنند. پیروان ابوحنیفه در عرفه و مزدلفه میان دو نماز جمع می‌کنند. شافعی و مالکی و حنبلی در سفر، قائل به جواز جمع هستند و برخی دیگر در مواقع عذر؛ مانند بارندگی، بیماری و ترس جمع میان دو نماز را جایز می‌دانند و هرگز نمی‌توان گفت این افراد نماز را در غیر وقت خود می‌خوانند. تا این جا موضوع را روشن کردیم و اکنون به دنبال آن هستیم که عمل پیامبر را بررسی کنیم. متجاوز از بیست روایت گواهی می‌دهند که پیامبر بدون کوچک‌ترین عذر، میان ظهر و عصر و یا مغرب و عشا جمع کرد و همگی در صحاح و سنن وارد شده که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: ابن‌عباس می‌گوید: «صَلّی رَسُول اللّه الظّهر و العَصْر جمیعاً و المغرب و العشاء جمیعاً من غیر خوف و لا سفر». [۴۲] . «پیامبر صلی الله علیه وآله ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم، بدون عذر؛ مانند خوف از دشمن یا سفر به‌جا آورد.» مسلم در صحیح خود، از ابن عباس نقل می‌کند که: «صَلّی رَسُول اللّه الظّهر و العصر جمیعاً بالمدینهٔ مِن غیر خوف و لا سفر، فقال أبوالزبیر فسألت سعیداً لِمَ فعل ذلک، فقال: سألت ابن عباس کما سألتنی، فقال: أراد أن لا یُحرِجَ أحداً مِن اُمّته». [۴۳] . «رسول خدا صلی الله علیه وآله ظهر و عصر را با هم در مدینه به جا آورد، در حالی که نه خوفی بود و نه سفر. ابوزبیر می‌گوید: من به سعید بن جبیر گفتم: فلسفه آن، چه بود، سعید گفت: من از ابن‌عباس پرسیدم، همچنان که تو از من پرسیدی، او درپاسخ گفت: این بدان جهت بود که کار را بر امت خود آسان سازد.» در یکی از سفرهایم به سوریه، در مجمعی که علمای اهل سنت نیز حاضر بودند، مسأله جمع بین صلاتین مطرح شد و ما برخی از این روایات را مطرح کردیم، یکی از آنان گفت: مقصود آن است که پیامبر نماز ظهر را در آخرین وقت و نماز عصر را در اولین وقت آن انجام داد و از این طریق میان دو نماز جمع کرد. در پاسخ گفتم: مسأله جمع بین صلاتین، یک اصطلاح فقهی است که گاهی به آن «جمع تقدیم» و گاهی «جمع تأخیر» می‌گویند و مقصود از آن، این است که نمازی در وقت دیگری خوانده شود نه این که هردو در وقت خود برگزار گردد ولی پشت‌سر هم باشند؛ زیرا چنین کاری موضوع جدیدی نیست که درباره آن ۲۰ روایت وارد شود، بلکه جمعی است مطابق قاعده و هر مسلمانی می‌تواند نماز

ظهر را در آخرین وقت فضیلت و نماز عصر را در اولین وقت فضیلت به جا آورد، چیزی که به بیان جدید نیاز دارد، این است که نماز عصر را به جلو یا ظهر را به عقب بکشد. گذشته از این سخن، با تعلیلی که ابن عباس گفت سازگار نیست و او فلسفه کار پیامبر را ـ که دو نماز را با هم خواند ـ بیان کرد که کار را بر امت آسان سازد. این علت در صورتی تحقق می‌پذیرد که دست هر مسلمانی در آوردن نماز ظهر و مغرب از زوال تا غروب باز باشد وگرنه جمع به شکلی که در گفتار او آمد، خود مایه حَرَج است؛ یعنی انسان تلاش کند ظهر را در آخر وقت فضیلت و عصر را در آغاز آن انجام دهد.

## سجده بر تربت

### اشاره

در فقه امامیه، نمازگزار باید بر خاک یا آنچه از آن می‌روید سجده کند و سجده بر غیر این دو، جایز نیست و از آنجا که مساجد امروز با فرش مزیّن شده و سجده بر زمین یا روییدنی‌های از آن امکان‌پذیر نیست شیعیان برای تحقق به آن شرط، مقداری خاک خشک را به صورت خشکیده(مهر) همراه دارند که به هنگام نماز بر آن سجده می کنند تا سجده بر زمین تحقّق پذیرد. در این جا باید از یک اصطلاح علمی آگاه بود و آن این که: یک «مسجود لَه» داریم و یک «مسجود عَلَیه». مقصود از اوّلی، کسی است که برای او و به خاطر او سجده می کنیم و آن خدا است و مقصود از دوّمی چیزی است که بر آن سجده می کنیم و پیشانی بر آن می‌نهیم و آن تربت یا روییدنی‌هایی است از زمین؛ بنابراین مهر و تربت «مسجود علیه» است نه «مسجود له» و بسیار دور از انصاف است که کسی تربت و یا حصیر را که بر آن سجده می کنیم به بت‌های بت‌پرستان تشبیه کند، در حالی که بت درنظر آنان «مسجود له» بود و لذا آن را در برابر خود می‌نهادند و برای آن سجده می کردند، در حالی که تربت و یا حصیر «مسجود علیه» است که زیر پا انداخته و سرانجام سر بر آن نهاده می‌شود. مردی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: چرا بر غیر زمین و یا روییدنی‌های از آن، نمی‌شود سجده کرد؟ امام در پاسخ فرمود: سجده نوعی خضوع برای خداست و باید بر غیرمأکول و ملبوس سجده کرد؛ زیرا فرزندان دنیا، بنده مأکول و ملبوس خود هستند و نمازگزار در سجده خود باید بر معبود اهل دنیا سجده نکند و پیشانی خود را بر معبود فرزندان دنیا که فریب آن را خورده‌اند، نگذارد. [۴۴] .

### شیوه سجده پیامبر و صحابه

پیامبر و یاران او، سالیان درازی بر خاک و سنگریزه‌های مسجد سجده می کردند و تا مدتی جز سجده بر خاک و سنگریزه و مانند آنها جایز نبود. پس از آن، خدا رخصت داد که بر روییدنی‌های زمین؛ مانند حصیر و بوریا سجده کنند، اکنون ما برخی از روایات را که بیانگر دومرحله بودن سجده است، مطرح می کنیم: ۱ ـ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «جُعِلَتْ لِیَ الأَرْض مَسْجِداً وَ طَهُوراً». [۴۵] . «زمین برای من سجده‌گاه و مطهِّر قرار داده شده است.» مقصود از «سجده‌گاه» به قرینه مطهّر همان سنگ و خاک است که هم طهارت بخش و هم سجده‌گاه است. این حدیث زمین را سجده‌گاه معرفی می کند و مسلمان باید پیشانی خود را بر زمین بگذارد. گاهی افرادی پیشداور، حدیث را به شیوه دیگر تفسیر می کنند و می گویند: مقصود از این که زمین سجده‌گاه است، این است که همه زمین، مصلّای افراد مسلمان است، و پیروان اسلام در هر نقطه‌ای می‌توانند خدا را عبادت کنند و برای آن نقطه خاصی وجود ندارد و درحقیقت، حدیث در صدد ردّ اندیشه یهودی و مسیحی است که می گوید باید خدا را در مکان خاصی عبادت کرد، نه در همه جا! بنابراین، همه زمین‌ها مصلّای مسلمان است؛ خواه طبیعی و خواه مفروش با انواع فرش‌ها! این تأویل را یکی از علمای سوریه در مجلسی مطرح کرد، ولی در پاسخش گفتم: این تفسیر با حدیث سازگار نیست؛ زیرا لازمه آن این است که همه

زمین‌ها؛ اعم از طبیعی و یا مفروش به فرش‌ها، مطهِّر و پاکیزه کننده باشد، در حالی که تطهیر از آنِ زمینِ طبیعی است، نه مطلق زمین. خلاصه، امر واحدی (زمین) موضوعِ دو حکم است، «تطهیر» و «سجده»...، تطهیر از آنِ زمینِ طبیعی است، طبعاً سجده نیز از آنِ او است. در تاریخ آمده است: به‌خاطر تعیّن سجده بر زمین طبیعی، یاران پیامبر به خاطر پرهیز از سوزش سنگریزه‌ها، آنها را در دست می‌گرفتند تا مدتی که پیامبر مشغول قرائت است، خنک شود. جابر می‌گوید: «کُنْتُ أُصَلِّی مَعَ النَّبی صلی الله علیه وآله الظهرَ، فَآخذ قبضهً مِنَ الحصی، فأجعلها فی کفّی ثمّ أحوّلها إلی الکفّ الأخری حتّی تبرد ثُمّ أضعُها لجبینی، حتی أسجد علیها من شدّهٔ الحرّ». [۴۶] . «نماز ظهر را با پیامبر صلی الله علیه وآله به‌جا می‌آوردم، مقداری از سنگ ریزه‌های مسجد را برمی‌داشتم و دست به دست می‌کردم تا خنک شود، آنگاه آن را زیر پیشانی خود قرار می‌دادم تا بر آنها سجده کنم، تا از سجده بر سنگریزه‌های داغ مصون بمانم.» اگر سجده بر فرش یا سجاده یا لباس یا هر چیز دیگر، غیر از زمین جایز بود، لازم نبود که جابر خود را به زحمت بیاندازد. خباب بن ارت می‌گوید: «شکونا إلی رسول‌اللّه شدّهٔ الرمضاء فی جباهنا و أکفنا فلم یُشکنا». [۴۷] . «به رسول خدا صلی الله علیه وآله از شدت حرارت زمین که پیشانی و دست‌ها را آزار می‌دهد شکایت کردیم. او به شکایت ما پاسخ نگفت.»

## توسعه در سجده گاه

مسلمانان تا مدت‌های مدید مأمور بودند که بر سنگ و خاک سجده کنند ولی در مرحله بعد توسعه‌ای پدید آمد و آن این که رسول خدا اجازه داد و عملاً نیز تأیید کرد بر حصیر و بوریا سجده کنند. انس بن مالک و ابن‌عباس و عایشه و امّ سلمه و میمونه و امّ سلیم و عبداللّه بن عمر، همگی می‌گویند: «کان النّبی یصلّی علی الخمرهٔ فیسجد». [۴۸] . «پیامبر صلی الله علیه وآله بر حصیر و بوریا نماز می‌گزارد و بر آن سجده می‌کرد.» آری در مراحلی که انسان توانایی بر سجده بر زمین داغ و یا بسیار سرد را ندارد اجازه داده شد که بر سجاده خود سجده کند. بخاری از انس نقل می‌کند که: «کُنّا نُصلّی مَعَ النّبی صلی الله علیه وآله فیضع أحدنا طرف الثوب من شدّهٔ الحرّ فإذا لم یستطع أحدنا أن یُمکِّن جبهتَه من الأرض، بسط ثوبه». [۴۹] . «ما با پیامبر نماز گزاردیم، برخی از ماها گوشه‌ای از لباس خود را از زیادی گرما زیر پیشانی خود قرار می‌داد، هرگاه برخی از ماها قادر بر گذاردن پیشانی بر زمین نبود بر سجاده خود سجده می‌کرد.» روایاتی که این مسأله را تعیین می‌کند، فزون‌تر از آن است که در این مختصر بیان گردد، متأسفانه پس از مرور قرونی، سنت بدعت شده و بدعت به صورت سنت درآمده است. هرگاه کسی بر زمین و یا بوریا سجده کند بدعت تلقی می‌شود، ولی اگر بر فرش و امثال آن سجده کند سنت محسوب می‌گردد. بر مدیران حرمین شریفین شایسته است که به فقه همه طوایف احترام بگذارند و حرمین شریفین را به گونه‌ای اداره کنند که پیروان همه مذاهب فقهی، به راحتی بتوانند به وظایف خود جامه عمل بپوشانند، و لااقل بخشی از مسجد را مفروش نسازند تا افرادی که فقه آنها اجازه سجده بر فرش را نمی‌دهد بتوانند بر سنگ‌های مسجد سجده کنند.

## پاورقی

[۱] آل‌عمران: ۱۰۳.

[۲] شعراء: ۲۱۴.

[۳] بحار، ج۳۸، ص۲۲۳، حدیث ۲۳.

[۴] بحار، ج۳۸، ص۲۲۴، حدیث ۲۴.

[۵] تاریخ طبری، ج۲، صص۶۲ و ۶۳؛ تاریخ کامل، ج۲، صص۴۰و ۴۱؛ مسند احمد، ج۱، ص۱۱۱؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱۳، صص۲۲۱ـ۲۱۰ و دیگر مصادر ومنابع که می‌توانید در کتب تفسیر و احادیث از آن آگاه شوید.

[۶] بحار، ج۲، ص۲۲۶، حدیث ۳.

[۷] سیره ابن هشام، ج۲، ص۵۲۰؛ بحار، ج۲۱، ص۲۰۷ برای آگاهی از دلالت حدیث بر امامت سیّد الاولیاء امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به کتاب «پیشوایی از نظر اسلام»، صص ۲۵۱ ـ ۲۴۸ مراجعه کنید.

[۸] بینه: ۷، «افراد با ایمان که دارای عمل صالحند، بهترینِ مردمند».

[۹] درباره روایاتی که در آن، نام پیروان علی به لفظ «شیعه» وارد شده است، به کتاب درّالمنثور، ج۶، ص۵۸۹، و صواعق المحرقه، ص۱۶۱ مراجعه شود و ما بخشی از روایات را در کتاب «الشیعه فی موکب التاریخ» آورده‌ایم، صص۱۹ ـ ۱۵. [

[۱۰] صحیح مسلم، ج۶، صص ۳ و ۴؛ بحار، ج۳۶، ص۲۹۹، ح۱۳۳.

[۱۱] احزاب: ۳۳.

[۱۲] آل‌عمران: ۱۴۰.

[۱۳] بحار، ج۳۶، ص۳۳۱، حدیث ۱۹۱.

[۱۴] کهف: ۶۵ ـ ۶۶.

[۱۵] ایضاح، صص ۲۱۹ ـ ۲۱۷.

[۱۶] اعتقادات صدوق، ص۹۳.

[۱۷] مجموعه رسائل، ص۲۶۶.

[۱۸] تبیان، ج۱، ص۳.

[۱۹] تهذیب الاصول، ج۲، ص۹۶.

[۲۰] کافی، ج۲، ص۶۳۰، ح۱۲.

[۲۱] صحیح بخاری، ج۸، صص ۲۰۸ ـ ۲۱۱، باب رجم الحبلی؛ مسند احمد: ج۱، ص۲۳ و ج۵، ص۱۳۲.

[۲۲] الجامع لاحکام القرآن، ج۱۴، ص۱۱۳، تفسیر سوره احزاب.

[۲۳] الجامع لاحکام القرآن، ج۱۴، ص۱۱۳، تفسیر سوره احزاب.

[۲۴] تکویر: ۱۰.

[۲۵] اعلی: ۱۸ ـ ۱۹.

[۲۶] کتاب مصاحف، نگارش حافظ ابوبکر عبداللّه بن ابی داود سجستانی، ص۱۰ ـ ۹.

[۲۷] اصول کافی، ج۲، ص۶۱۳.

[۲۸] اصول کافی، ج۲، ص۶۱۳.

[۲۹] المصاحف سجستانی، صص ۱۳۴ و ۱۳۵.

[۳۰] اللباب فی تهذیب الأنساب، ابن اثیر، ج۳، صص ۶۲ و ۶۳.

[۳۱] بصائر الدرجات، الصفار، صص ۱۵۷ و ۱۵۸.

[۳۲] جامع الاصول، ج۱۱، صص ۱۲۳ ـ ۱۱۹، کتاب قیامت، که در آن احادیث دهگانه (که حاکی از ارتداد صحابه است) نقل شده و لفظ «ارتداد» مکرر در آنها به چشم می‌خورد.

[۳۳] حجرات: ۶.

[۳۴] جمعه: ۱۱.

[۳۵] فتح: ۱۸.

[۳۶] فتح: ۲۹، لقد علموا أنّ ابننا لا مكذَّب – لدينا و لا يعبأ بقيل الأباطل.

[۳۷] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۲، وی از این قصیده یک بیت نقل کرده است.

[۳۸] قصص: ۵۶.

[۳۹] نساء: ۱۸.

[۴۰] مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۲۳.

[۴۱] اصول کافی، ص ۲۴۴، چاپ سنگی. ۴۲ ـ اصول کافی، ص ۲۴۴، چاپ سنگی.

[۴۲] مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۱.

[۴۳] صحیح مسلم، کتاب الصّلاة، باب جمع بین الصلاتین.

[۴۴] وسائل، ج ۳، باب ۱، از ابواب «ما یسجد علیه»، ح ۱.

[۴۵] صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۱، کتاب التیمم، ح ۲.

[۴۶] مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲۷، من حدیث جابر و سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۳۹، باب «ماروی فی التعجیل بها».

[۴۷] سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵.

[۴۸] مسند احمد، ج ۱، صص ۳۰۲، ۲۳۱ و ۳۳۵.

[۴۹] صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۱.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف ) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».